



نخبرانی عاشورای ۹۲

حاج حسین خوش لہجہ

عاشورای ۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم

«أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ اللَّعِينِ الرَّجِيمِ»

«العبد المؤيّد الرّسول المکرّم أبو القاسم محمّد»

السلام علیک یا أبا عبد الله، السلام علیکم ورحمة

الله و بركاته، السلام علی الحسین و

علی بن الحسین و أولاد الحسین و رحمة الله و بركاته

یک چیزهایی است ما نمی دانیم، فضولی می کنیم.

می گوید: اگر امام حسین (علیه السلام) می دانست، چرا

زن و بچه اش را برد؟ متقی جگرش خون است، به این

چیزها نمی شود نگاه [کرد]، این قدر ناراحتش هست؛ چون که همه چیزی را می داند. از زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) می داند، همه را دیده، تمام در قلب مبارکش گذران شده؛ البتّه آن ها کرده اند. در هر زمانی که فساد زیاد شد، خوب ها بد شدند. چه کسی باور می کرد که [خوب ها بد شوند]؟!

از من سؤال شده: ابابکر به این بدی، عمر به این بدی، چرا این ها دختر به هم دادند، دختر گرفتند؟ بابا! بد نبوده که، این ها تمام شان خوب های زمان بودند؛ آن وقت مردم گول خوب های زمان را می خورند. حالا مگر متقی می تواند خوب ها را بگوید؟ نه! جُرم است؛ اما می داند. خب آن ها آمدند اسلام آوردند و بالأخره این

[عمر] خبیث چند تا دخترهایش را خاک کرده بود و حالا آمدند اسلام آوردند و خب این‌ها هم معامله اسلامی کردند. آقای، تو دیگر بعد از این‌ها، دختر به هم دادند؟ نه! آن‌ها معامله اسلامی کردند.

در زمان یزید سگ بازِ ملوط، چه سابقه‌ای دارد؟ آخر، این مردم بدبخت بیچاره که دل متقی خون است، این‌ها سابقه هم دیگر را مراعات نمی‌کنند. در زمان عمر و ابابکر سابقه این‌ها را مراعات نکردند، در زمان یزید سابقه این‌ها را مراعات نکردند. این‌ها شدند خوب‌های زمان، مردم هم رفتند پی‌اش. در تمام ممالک اسلامی این شریح قاضی نابغه بوده. حالا مراعات کن باباجان من! عزیز من! در هر زمانی خوب‌ها بد شدند، مردم

بیچاره گرفتار شدند. در زمان ما والله، به دینم، همان زمان است.

این جوانان عزیز چه کار کنند؟ گفتم: هر کدام این جوان ها را من از دنیا بیشتر می خواهم، به دینم، راست می گویم، آن ها را هم که نمی شناسم، نگاه به چهره های درخشان شان می کنم. این ها همه منتظر توحیدند، همه منتظر ولایت اند؛ کسی دیگر را به این ها تزریق می کنند، خدا امروز من را نگه دارد. این قدر گفتم، یک دور تسبیح گفتم: خدایا! نگهم دار! بتوانم این ها را یک قدری حرف بزنم برایشان. این ها از کجا آمدند؟ هر که از تهران، راه های دور [آمده]، می خواهند هدایت بشوند. به تمام آیات قرآن، در سرتاسر این مملکت، کم ما داریم جوانی

که بخواهد هدایت شود؛ البتّه در این جلسه إن شاء الله هدایت می شوند. چرا می گوید «خداًها بشار الخلق»؟ این ها چه کار می کنند؟ این ها به اسم امام حسین (علیه السلام) کسی دیگر را تأیید می کنند؛ حالا خدا می گوید بشار الخلق اند، بدترین مردم اند. یکی از این مدّاح های معروف آمد این جا، می خواست برود مگّه؛ صحبت هایی کردم با او، گفتم: عزیز من! نوکر، اربابش را می بیند. کسی که نوکر است، اربابش را می بیند؛ تویی نوکر امام حسین (علیه السلام)؟ امام حسین (علیه السلام) را دیدی؟

به تمام آیات قرآن، امام حسین (علیه السلام) تشریف آورده این جا، جوادالائمه (علیه السلام) تشریف آورده

این جا. به تمام آیات قرآن، امیرالمؤمنین (علیه السلام) تشریف آورده این جا. چرا؟ چرا آمده؟ انگلیس این جا نیست، امریکا این جا نیست، کانادا این جا نیست؛ تمام تان توی خانه هایتان هست. همه انگلیس توی خانه تان است، همه تان امریکا توی خانه تان است. این تلویزیون همان است، این ویدیو همان است، این ماهواره همان است؛ چه حسین (علیه السلام) می گویند؟ می دوی توی خیابان ها، می گویی مرگ بر امریکا؟ تو پول دادی، امریکا را آوردی توی خانه ات، پول دادی، انگلیس را آوردی توی خانه ات. کدام تان توی خانه هایتان نیست؟ چرا نمی آید امام زمان (عجل الله فرجه) توی خانه هایتان؟ چرا امیرالمؤمنین

(علیه السلام) نمی آید؟ کجا برود؟ از این شهر دارالمؤمنین، امام زمان (عجل الله فرجه) می آید، خانه چه کسی برود؟ خانه کدام علمایمان برود که انگلیس و امریکا و کانادا توی خانه اش نباشد؟

این مسجدها هم اول جانم! چه جور بود؟ یک نفر داشت می رفت، خورد زمین، گفت: خدا لعنت کند دشمن زهرا را. او را گرفتند، بردند آن جا. خبر به امام صادق (علیه السلام) دادند، [امام] گفت: پاشوید برویم مسجد به این دعا کنیم. حالا می گوید چه؟ حالا می گوید چه؟ (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) مسجد، جانم! جای دعا بود و روایت داریم: مسجد هر کجا هست، خون امام حسین (علیه السلام) ریخته. چرا کسی دیگر را تأیید می کنید؟

گفتم: همه زمان ها که بد شد، خوب ها بد شدند، شریح قاضی ها بد شدند. این ابن سعد یا شمر می گفت [مثل] ملا عبدالله طالقانی، امام جماعت بود. چه خبر شد؟

چه بگویم برایتان؟! جوان ها! قربان تان بروم، عزیزان من! دوباره تکرار می کنم، شما باید [بدانید] امروز به غیر سابق است. سابق دین فروشی نبود، الآن دین فروشی شده؛ خریدار دین، اسلام شده. آن زمان هم همین ساخت شد، هفتاد هزار نفر رفتند طرف اسلام؛ علی «علیه السلام» را، زهرای عزیز (علیها السلام) را گذاشتند توی خانه. چقدر زهرا (علیها السلام) زحمت کشید؟ رفت در خانه مهاجر و انصار، [گفت:] بیایید باباجان! همه نیامدند. الآن چه کسی می آید؟ الآن چه کسی می آید؟

یک قدری ملاحظه می‌کنم، به دینم، راست می‌گویم.
یک قدری ملاحظه می‌کنم، آن حقیقت واقعی را
نمی‌توانم بگویم. از دست چه کسی؟ از دست یک
عده‌ای که خوب‌های زمان‌اند! اما خب در هر زمانی،
خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله)، امیرالمؤمنین
(علیه السلام) شماها را رها نکرده، خودتان به حرفش
نیستید. حضرت فرمود: آن موقع هفتاد هزار نفر رفتند
دنبال آن‌ها شدند، بدترین مردم شدند آن‌جا، جزء لعنت
شدند. الآن چه به تو می‌گوید؟ الآن پیغمبر
(صلی الله علیه وآله) می‌خواسته از دنیا برود، چرا [این
حرف‌ها را زد]؟ آن‌ها امیرالمؤمنین (علیه السلام) را
گذاشتند کنار، رفتند دنبال آن دو نفر. حالا سلمان رفت

پیش پیغمبر (صلی الله علیه وآله)، [گفت:] یا رسول الله! این همه که تو [از علائم آخرالزمان] گفتی، [می شود؟]
من اعلام کردم به خارج، همه چیزها شده، علماء این جور می شوند، مردم این جور می شوند، فقط سه چیز است مانده: یکی اش صیحه آسمانی است [که] می خورد، ثلث مردم از بین می روند. این آسمان واسه چه نعره می زند؟ از دست شماها نعره می زند، هزار و سی صد سال است نعره نزده، آخرالزمان نعره می زند. از دست چه کسی؟ از دست ماها.

من هم رفتم زیر قبه امام حسین (علیه السلام)، دو تا نعره زدم. حالا نمی گویم. ثلث این مردم از بین می رود،

یکی هم دجال است و سیّد حسنی. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**، امیدوارم که امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف بیاورد. عزیز من! گفت پیغمبر (صلی الله علیه وآله): [انجام] واجبات، ترک محرّمات، انتظار الفرّج، به خیر آن زمان شرکت نکنید، خیرش شرّ است. می فهمد این زمان خیر می شود، خیر شرّ است، کجا خیر، کجا خیر شرّ نیست؟ چه خبر است؟ مگر می شود بگویی؟ چه خبر است؟ قربان تان بروم، فدایت بشوم، یا به تو می گوید برو دنبال متقی!

این که می خواهم بگویم، جگرم کباب است که شما متقی را نمی فهمید. می روید دنبال آن هایی که ضدّ متقی اند، [نه] می روید دنبال متقی؛ می دانم می روید شما، خیلی هایتان می روید. الآن اشخاصی که توی

مجلس اند می ترسم بگویم، می دانم می روید. برو کنار عزیز من! نه کسی را تأیید کنید، نه تکذیب. مخالفت هم نکنید! من می گویم این جا. [درباره] مخالفت کردن، امام سجّاد (علیه السلام)، امام رضا (علیه السلام) فرمود: در آن زمان اگر تقیّه نکنی، بکشند تو را، خونت گردن خودت است. تقیّه کن عزیز من! هر حرفی را به هر کس زن! حرف ما این است.

چه بگویم آخر واسه شما؟ چرا می گوید «خداّم ها شِرار الخلق» این مدّاح ها، اغلب شان شِرار خلق اند. بدتر از آن ها کیست؟ تو دعوتش می کنی، تو از او بدتری. تو باید دعوت کنی مدّاحی که تأیید زهرای کتک خورده، سیلی خورده، بازو ورم کرده [را بکند]، او را تشویق کند؛

حسین مظلوم ما را [تأیید کند]. چه کسی را تأیید می کنی؟! آقای مدّاح! حالا خدا می گوید چه؟ می گوید: شرار الخلق اند.

گفتم: آقا جان! تو که آن هستی، امام حسین (علیه السلام) را دیدی؟ زهرای عزیز (علیها السلام) را دیدی؟ تو نوکر چه کسی هستی؟ حرفم را زدم امروز، من دیگر آخر عمرم است، هر کاری [می خواهد بشود]. من دیگر می خواهم پاشوم، بس که من نمی توانم پاشوم، با چهار دست و پا رفتم، تمام این های [زانوهای] من سیاه شده. من دیگر رفتنی ام، اما این حرف ها به دینم، باقی است. این حرف ها به دینم، مثل امام زمان (عجل الله فرجه) باقی است، قدردانی کنید از این

حرف‌ها! چه کسی [است] که نرفته؟ بگو ببینم! چه کسی نرفته؟ چه خبر است؟

عموی حضرت زهرا (علیها السلام)، عباس به حرف معاویه رفت، تو داری تأییدش می‌کنی. حضرت زهرا (علیها السلام) تو را دعوت کند؟ تو تأیید داری می‌کنی. او به حرفش رفت، تو تأیید داری می‌کنی، آقای مدّاح! تو تأیید داری می‌کنی. چه خبر است؟ چرا؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کسی در آن زمان دینش را حفظ کند، با من، در درجه من است. آن زمان هم همین ساخت بوده، یک اویس بوده که گفت برادر من است، اویس توی بیابان‌ها، نماز جماعت آمد؟ راه‌پیمایی رفت؟ رأی داد؟ اویس چه کار کرد؟ آن موقع

هم همین حرف‌ها بوده؛ نگاه نکن حالا شده، این‌ها بوده، این‌ها تجدید شده. همه پس چه [بودند]؟ هفتاد هزار نفر رفتند طرف او دیگر، پس بوده. زمان هارون و مأمون هم بوده؛ این‌ها بوده، این‌ها یک چیزی نیست که نبوده.

قربان‌تان بروم، فدایتان بشوم، عزیز من! چرا؟ چرا ما بدبخت شدیم؟ ما ثوابی شدیم، می‌خواهیم ثواب کنیم. حالا امام صادق (علیه السلام) می‌زند روی زانویش، گریه می‌کند، هی گریه می‌کند. می‌گوید: سه چارک جو گرفتند، رفتند ثواب کنند. آن‌ها که حربه نداشتند، دامن‌شان را پُر سنگ کردند، زدند به امام حسین (علیه السلام) ثواب کنند. الآن هم شما ثوابی هستید، به

تمام آیات قرآن، ثوابی هستید. ثواب می خواهید بکنید، این کارها را می خواهید بکنید، نمی توانم بگویم. چه ثواب می خواهی بکنی؟ برو کنار عزیز من! قربانت بروم، فدایت بشوم.

من این حرف را می زنم، با کسی مخالفت نکنید! برو کنار! خودشان می دانند هر کس؛ امروز مخالفت کردن درست نیست. چرا؟ جمعیت آن طرف زیاد است، عین همان زمان شده، هفتاد هزار نفر آن طرف هستند، پنج نفر این طرف هستند. این که دارم می گویم مخالفت نکن! قربانت بروم حرف بشنو! آتو [دستاویز، بهانه] دست کسی نده! برو قربانت بروم، درس بخوان! بغل درست یک کار دیگر هم بکن! قربان تان بروم، این یکی.

یکی هم که من به این فرحزاد گفتم بگو! گفت: من یک دفعه گفتم، جلوی من را گرفتند. من می گویم: کسی که عمل جنسی با جوانی بکند، آن آبجی اش به او حرام ابدی است. [۱] یک نفر آمده بود خانه آقای بروجردی، گریه می کرد، می گفت: من پنج تا بچه دارم، چه کار کنم؟ بچه ها را چه کنم؟ زنم را چه کار کنم؟ ایشان فرمود که نه! زنت به تو حرام است. الآن فراوان شده، ماشاءالله، بس که ترقّی کردید، بیشترتان قوم لوط شدید. گفتم: بابا! بگو جلوی من را بگیری! چه کار داری به کسی؟ گفت نگو! خب تو الآن که بگویی، إن شاءالله جلوی من را می گیری؛ خب نگفتند این حرف ها را.

یک معلّم آمده، می گوید من اصلاً نمی دانستم این کار بد

است! خب بفرما! اُف بر این وعّاظی که آن که خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می گوید بگو! نمی گویند، یک حرف های دیگر می زنند. اُف بر آن گوینده! آن که خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) می گوید، بگو! می خواهد کسی بدش بیاید، می خواهد خوشش بیاید. حالا اگر شما بدتان بیاید، چه کار به من می کنید؟ خوشتان بیاید، چه کار می کنید؟ تو باید عزیز من! خوشت از این حرف ها بیاید.

دوباره تکرار می کنم: [انجام] واجبات، ترک محرمات، انتظار الفرج، به خیر و شرّ کسی شرکت نکن! اگر هم می خواهید مبتلا نشوید، چشمتان را حفظ کنید! یکی هم به سهم خودتان سخی باشید؛ که اگر سخی باشید،

خدا صفاتش را به شما می دهد، صفات الله به شما می دهد. صفات الله ولایت است، خدا حفظتان می کند. حالا هم که خدا گفته صدتا این جا می دهم، هزارتا آن جا می دهم به شما. «[إِنَّمَا] الدُّنْيَا فَنَاءٌ وَالْآخِرَةُ بَقَاءٌ»، ما آخرت را فراموش کردیم.

عزیزان من! قربان تان بروم، به تمام آیات قرآن، این قدر من شب ها به شما جوان ها دعا می کنم: خدایا! نگه شان دار! خدایا! این ها را [حفظ کن]! شما عزیز من! اگر امر خدا را اطاعت کنی، ارادة الله می شوی. ارادة الله من می خواهم بشوید شما؛ نه پی گناه بروید! مگر آصف کیست؟ خدا جانم! خدا جانم! پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و این حرف ها چیز [برایش مهم]

نیست. مگر [آصف] اراده الله نیست، [به] چشم هم نزدن تخت بلقیس را آورد؟ خود سلیمان نمی تواند بیاورد. چرا؟ این ها هر کدام شان انبیاء بیشترشان یک ضربه خوردند؛ کسی که ضربه نداشته، محمد د بن عبدالله، خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) است. (صلوات بفرستید.) چرا [سلیمان] از آصف اراده اش پست تر شد؟ گفت: [خدایا!] یک سلطنتی به من بده! نه به کسی بدهی، نه داده باشی. بفرما! حالا آصف تخت بلقیس را می آورد، این همین جور تعجب می کند.

تا می توانید رفقا! این دنیا را از کله تان بیرون کنید! دنیا بیچاره تان می کند. آره عزیز من! قربانت بروم، فدایت بشوم، این شریح قاضی می گویم قاضی القضاات بود؛ اما

در این حرف‌ها یک قدری دنیایی بود. وقتی [ابن زیاد نزدش] آمد، گفتش که این مسلم آمده، حسین هم می‌خواهد بیاید؛ اگر این‌ها بیایند، دیگر کسی به تو رجوع نمی‌کند که! او [شریح] رجوع کننده می‌خواست؛ (اغلب این چیزها [علماء] رجوع کننده می‌خواهند.) [شریح] زد با قلم‌دان توی سرش، [گفت:] من برای امام حسین (علیه السلام) چیز بنویسم؟ حالا [ابن زیاد] گفت: شهر شلوغ است؛ پول‌ها را آورد این‌جا، همچین کرد.

خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، گفت همچین می‌کرد، [سرش را از بالای پول‌ها بالا می‌آورد و] حرف [می‌زد. ابن زیاد] گفت: هر چه می‌خواهی بردار! حالا فردا آمد، گفت: هر که به خلیفه وقت چیز [خروج] کند،

[حکمش چیست؟ شریح] گفت: خورش حلال است. پول، (داد بزنم؟) [به خاطر] پول، خلیفه وقت یزید شد، حسین مُجرم شد. برو دنبال دنیا! خلیفه وقت، (یزید خلیفه) اسلام شد. پول، چه بگویم من؟ برو دنبالش! (صلوات بفرستید.)

من یک روضه‌ای واسه تان می‌خوانم. اِنْ شَاءَ اللهُ، امید خدا، از فلانی خواهش می‌کنیم که آن که منزل آقای مجاهد بوده، آن را اِنْ شَاءَ اللهُ پیاده کند، ما هم یک استفاده‌ای بکنیم. امام حسین (علیه السلام) وقتی که می‌خواست [بجنگد]، هِی می‌گفت «لا حول و لا قوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» که این اهل بیت دل‌شان خوش باشد که حسین (علیه السلام) دارند. یک وقت زینب (علیها السلام) دید

دیگر صدای برادرش نمی آید. حالا وقتی که می خواست امام حسین (علیه السلام) برود، وداع کرد. به زینب گفت: خواهر! من چند تا حرف با تو دارم؛ من دیگر خیمه ها را ترک کردم، می روم. یکی که تو باید، زینب (علیها السلام) غش کرد.

[امام حسین (علیه السلام)] دست گذاشت توی قلب زینب (علیها السلام)، [فرمود:] خواهر جان! تا این جا وعده من بوده که خدا گفت: حسین جان! می خواهم کشته ببینمت، جدم گفت: خدا می خواهد تو را کشته ببیند. (چرا؟ خدا می خواهد یک خلقت هایی آمرزیده شوند. هر که گریه کند مال امام حسین (علیه السلام)، مطابق درخت ها، برگ درخت ها، ستاره های آسمان،

گناه داشته باشد می ریزد؛ اما کسی را تأیید نکند؛ گریه بی تأیید، نه [این که] عمر و ابابکر را تأیید کند، گریه هم بکند.

زینب جان! [در] شام این معاویه کاری کرده که دارند لعنت به پدرمان می کنند. تو باید بروی، این پرچم را بگنی، پرچم پدرمان را نصب کنی. حالا [زینب علیها السلام] گفت: برادر! به دیده مدّت دارم. حالا رفت، حالا هی می گوید: «لا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم»، ای خدا! به من قوّه بده! این پیام تو را تا آخر برسانم. إن شاء الله، امیدوارم جوانان عزیز! رفقا! ما هم این ولایت را مثل امام حسین علیه السلام تا آخر برسانیم.

یک وقت زینب (علیها السلام) دید صدای برادر نمی آید، چه کند زینب (علیها السلام)؟ رفت در خیمه امام سجاد (علیه السلام)، صدا زد: عزیز من! بچه برادر! صدای پدرت دیگر نمی آید. گفت: عمّه جان! دامن خیمه را بالا بزن! زد. عمّه جان! پدرم را کشتند. خدا می داند این بچه ها چه به سرشان آمد! حالا مگر به کشتن اکتفا کردند؟

حالا [امام حسین (علیه السلام)] به زینب (علیها السلام) گفته بود: زینب! وقتی من شهید شدم، اسب بی صاحبم می آید این جا، آن اسب می خواهد شما را بیاورد سر جنازه من. بچه ها همه می ریزند بیرون، جلوی شان را بگیر! این بعد که آمد، صدا می زد، شیهه می زد: وای! وای [بر]

کسانی که پسر پیغمبرشان را کشتند. زینب (علیها السلام) هی این بچه را می گرفت، آن را می گرفت، همه می خواستند دنبال اسب بروند. حالا با همه این حرف ها، یک وقت زینب (علیها السلام) دید این بی رحم های بی انصاف خیمه ها را آتش زدند. دوید پیش امام، حضرت سجاد (علیه السلام)، صدا زد: یا حجة الله! تا حالا می گفت بچه برادر، حالا گفت: یا حجة الله! (این جا نمی توانم حرفم را بزنم، به دینم، نمی توانم حرفم را بزنم. چه کار کردیم ما؟) فوراً گفت: یا حجة الله! خیمه ها را [آتش زدند]، آیا ما باید بسوزیم؟ حضرت فرمود: علیکنّ بالفرار، فرار کنید!

خدا رحمت کند حاج شیخ عباس تهرانی را، گفت: این

اهل بیت یک قدری این ها سخت شان بود تا وقتی امام حسین (علیه السلام) بود. گفت: وقتی امام حسین (علیه السلام) شهید شد، خدا هر کدام را به قدر صدها خورشید به این ها عظمت داد، دیگر این زن ها را اهل کوفه نمی توانستند ببینند. گفت: دلیلش هم این است: وقتی می خواستند این ها را سوار کنند، آمدند پیش حضرت سجاد. [گفتند:] آقا! ما صدای این ها را می شنویم، این ها را نمی بینیم. یزید گفته این ها را اسیر کنید که مردم سرکوب شوند، بدانند که کسی در مقابل من عرض اندام نکند؛ ما می خواهیم این ها را اسیر ببریم. [امام سجاد (علیه السلام)] گفت: بروید کنار! عمّه ام سوار کند. بعضی ها یک غلط های [زیادی

می‌کنند]، اشاره‌هایی داشته‌اند. خاک توی دهان تان! هر که می‌خواهد باشد. درود خدا در دهان حاج شیخ عباس تهرانی باشد! حالا قربان تان بروم، عزیز من! این‌ها را اسیر کردند، این‌ها را حالا دارند می‌برند.

چه بگویم؟ قربان تان بروم، حالا خود با خدا، با تمام مصیبت‌های این‌ها، شما چه می‌روید توی مسجدها؟ چه می‌گویید؟ حالا امام زمان (عجل الله فرجه) می‌گوید: اشک چشمم تمام شود، خون گریه می‌کنم. او دارد خون گریه می‌کند، تو می‌روی پای ویدیو و آن بساط‌ها. حالا هم خدا می‌گوید هر کدام تان از دنیا، (این جا می‌گوید) هر که با دین رفت، ملائکه تعجب می‌کنند. شما را می‌گوید. دوباره تکرار می‌کنم: درود خدا بر آقای

بروجردی! من دیدم [تشییع جنازه ایشان را].

می گویم که، گفتم من یک وقت می خواستم بروم کربلا، نمی توانستم. تا این که یک نامه ای نوشتم به او بگویم من را روانه کند، بروم. مختصرش می کنم، نشد؛ آن وقت شب خواب دیدم که دارند هودج درست می کنند، زیاد. گفتم: واسه چه؟ گفت: بروجردی را می آورند. صدها مَلّاک دارد پیشوازش می رود، چون که انگلیس [یعنی رادیو و تلویزیون،] توی خانه اش نبود، قرآنش را حرام می دانست، آوازش را حرام می دانست، همه چیزش را حرام می دانست. چون که انگلیس و امریکا و کانادا توی خانه اش نبود، حالا این همه [مَلّاک] پیشوازش می آیند.

[تلویزیون] توی خانه چه کسی نیست؟ اگر امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید، اهل جلسه ما خب خیلی هایشان الحمد لله این را از توی خانه شان بیرون [کردند]، این فساد پخش کن [در خانه هایشان] نیست. حالا تو را چه کسی [استقبال می کند]؟ خدا می داند بعضی ها را من جایشان را دیده ام، عهد و پیمان کردم نگویم. (یک صلوات بفرستید. یک صلوات دیگر بفرستید.) حالی تان شد من گفتم چه؟ تو از او بدبخت تری که او را دعوت می کنی. فهمیدی یا نه؟ باز هم برو مجلس بگیر این ها را دعوت کن! اُف بر تو!

از حرم تا قتلگاه زینب (علیها السلام) صدا می زد حسین!

از حرم تا قتلگاه
می زد حسین!

دست و پا می زد حسین (علیه السلام)

زینب (علیها السلام) صدا می زد حسین!

[زینب (علیها السلام)] آمده بالای تلّ زینبیه، هِی حسین
(علیه السلام) می گوید. امام حسین (علیه السلام) دارد
دست و پا می زند، چه کار کند زینب (علیها السلام)؟ هِی
می گوید حسین جان! قربان رگ های بدنت بروم!
حسین جان! قربان آن رگ های بروم! حسین جان! چه
کسی رگ های بدن تو را جدا کرد؟ چه کسی ما را، همه را
یتیم کرد؟ آخ! آخ! امام زمان (عجل الله فرجه) هم داد

می زند، می گوید: عمّه جان! فراموش نمی کنم، آن موقعی که آمدی در تلّ زینبیه، هیچ چاره‌ای نداشتی. دست‌هایت را روی سرت گرفتی و فریاد زدی، فریاد زدی: حسین! حسین! حسین! (بگوئید!) (حسین! حسین! حسین! حسین! حسین!...) به تمام آیات قرآن، به تمام آیات قرآن، امام زمان (عجل‌الله فرجه) از این حسین، حسین شما خوشش می‌آید. قدردانی کنید جانم! از این مجلس! سر اندر پای ما می‌گوید حسین! می‌گوید زینب! نمی‌گوید خلق! شما شکرانه‌تان کم است، قربان‌تان بروم؛ این شاءالله، امیدوارم که اگر مطابق برگ‌های درخت گناه داشتید ریختید. دوباره این حرف را می‌زنم: در صورتی که به غیر از حسین (علیه‌السلام) و زینب

(علیها السلام) و این ها کسی دیگر را تأیید نکنید!

بیایید قربان تان بروم، به ناله های زینب (علیها السلام)،
بیایید جانم! بیایید کمک کنید! بیایید به امر زینب
(علیها السلام) کمک کنید! آخر، زینب (علیها السلام)
فریاد زد، گفت: آخر در این سرزمین یک مسلمان نیست؟
خداپرست در این صحرا نیست؟ یکی نیست که از
حسین من دفاع کند؟ زینب (علیها السلام) غش کرد.
کمک می خواهد، الآن هم به دینم، کمک می خواهد.
بیایید زهرا (علیها السلام) را کمک کنید! جوان ها! بیایید
امام حسین (علیها السلام) را کمک کنید! بچه ها را کمک
کنید! آن ها دعا به شما می کنند، عاقبت تان به خیر
بشود. دنیا جانم! می گذرد. دنیا جانم! قربان تان بروم،

فدایتان بشوم، می گذرد.

من دلم می خواهد جوانان عزیز! از حنجره پاک شما حسین (علیه السلام) بیرون بیاید، زهرا (علیها السلام) بیرون بیاید، امام زمان (عجل الله فرجه) بیرون بیاید؛ نه این حرف ها [که] دیگر خجالت می کشم بگویم، بیرون بیاید. تو با همین ها می خواهم محشور باشی؛ نه با آن حرف ها محشور باشی. امروز قربان تان بروم، می گوید: هر که با دین برود، ملائکه آسمان تعجب می کنند. این دین نیست که ما می رویم دنبالش، این بی دینی است. بیایید دنبال دین! دین قربان تان بروم، امر این هاست؛ امر این ها را اطاعت کنید! من امر این ها را به شما می گویم، همین.

چرا؟ چرا [امام زمان (عجل الله فرجه) به شهدای کربلا می گوید پدر و مادرم به قربان تان! به شهدای جنگ های دیگر نمی گوید؟] چرا این جوری شد؟ این ها آمده بودند، جنگ می کردند غنیمت جمع کنند. شهدای احد، آن شهداء توی غنیمت بودند. فهمیدی؟ شهدای کربلا آمدند جان شان را فدا کنند. به تمام آیات قرآن، من وقتی خدمت امام زمان (علیه السلام) بودم، می خواستم جانم را فدا کنم، به دینم راست می گویم، اصلاً بقاء نمی خواستم. این ها بقاء می خواستند، ریختند جنگ [کردند]، آمدند غنیمت جمع کنند؛ پس شهدای کربلا جان شان را فدا کردند.

چرا عاشورا هست؟ الآن می پرسند چرا عاشورا هست؟

کسی آمده احقاق حقّ از امام حسین (علیه السلام) بکند؟ خب عاشورا هست. کسی آمده؟ یا هر که آمد چیز [تبلیغ] خودش را کرده؟ چه کسی آمده احقاق حقّ کند؟ مگر رجعت؛ پس عاشورا هست.

خدایا! عاقبتان را به خیر کن!

خدایا! ما را بیامرز!

خدایا! تو را به حقّ امام حسین، ما را عزاداران حسین (علیه السلام) قرار بده!

خدایا! این عزا را از قلب ما بیرون نبر تا زمان رجعت.

خدایا! به حقّ امام حسین قسمت می دهیم، زهرای عزیز (علیها السلام) را از ما راضی و خشنود بگردان! امام

حسین (علیه السلام) را راضی بگردان! زینب و کلثوم
(علیهما السلام) را راضی بگردان! کجا از دست شما
راضی اند؟ شما طرف دار خلق نشوید! چرا اهل تسنن
لعنت شدند؟ طرف دار خلق شدند.
خدایا! ما طرف دار تو باشیم.

من همیشه دارم این دعا را می کنم، می گویم: خدایا!
آن ها که از تو دورند، از ما دور کن! آن ها که به تو
نزدیک اند، به ما نزدیک کن!
خدایا! این ولایت را تا آخر برسانیم.

خدایا! تو را به حق آقا امام زمان قسمت می دهم، ما را
یاور ایشان قرار بده! (با صلوات بر محمد)

یا علی